

طراوت در قرآن کریم

معناشناسی اسلوب کنایه در جزء سی ام قرآن کریم

دکتر سید ابوالفضل سجادی
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

سمیرا فراهانی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

یکی از دلایل اعجاز قرآن کریم بیان ادیبانه و هنرمندانه معانی و مفاهیم والا در قالب علم بلاغت است. زیبایی قرآن چه از نظر مفاهیم آن و چه از نظر ظاهر و ساختار سوره‌ها شگفت‌انگیز و قابل تحسین است. بیان دل‌نشین آیه‌ها، تعبیرهای زیبا و لطیف و به کارگیری صنایع ادبی و بلاغی، به قرآن جلوه و طراوت خاصی بخشیده است. کنایه یکی از صنایع ادبی و از ظریف‌ترین و لطیف‌ترین آنهاست. بیان مبهم و پوشیده حقایق، به ظاهر آیه‌ها صورت پیچیده و معماگونه‌ای می‌دهد که مخاطب به مدد قوه ذوق و لطافت طبع خویش، به درک و کشف نکات نهفته در باطن آنها پی می‌برد و پرده از صورت ظاهری کلام برمی‌دارد. کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، معناشناسی، علم بلاغت، کنایه.

مقدمه

یکی از جلوه‌های اعجاز قرآن کریم فصاحت و بلاغت است. ساختار آیه‌ها، استفاده دقیق و مناسب کلمات، آهنگ دل‌نشین و موزون و بلاغت بی‌نظیر قرآن موجب شده است حتی پس از گذشت ۱۴۰۰ سال از نزول آن، باز هم کسی توان تحدی و مقابله با کلام خدا را نداشته باشد. قرآن همچون اثر ادبی بی‌نظیری است که خداوند بزرگ و والا مرتبه مفاهیم ناب آن را در بهترین قالب و صورت نازل فرموده است. تأمل در آیات قرآن و درک نکات ظریف بلاغی آن، راز زیبایی آیه‌های الهی را برای انسان نمایان می‌سازد. بسیاری از وجوه و ظرایف علم بلاغت، چه در بحث معانی و چه در مباحث علم بیان، در قرآن کریم به بهترین و زیباترین شکل تجسم یافته است.

از ویژگی‌های علم بلاغت علاوه بر شیوایی و رسایی کلام، قدرت تأثیرگذاری و برانگیختن عواطف انسانی است. ذکر بسیاری از حقایق و نکات آموزنده قرآن، آن هم در قالبی بدیع و زیبا میزان تأثیرگذاری مفاهیم آن را دو چندان می‌سازد. در بسیاری از کتاب‌های ادبی و بلاغی شاهد مثال‌های فراوانی از آیات قرآنی دیده می‌شود که خود بیانگر این حقیقت است که عملکرد قرآن علاوه بر جنبه‌های معنوی و معرفتی در زمینه‌های زیبایی‌شناختی نیز موفق و غیر قابل انکار است. بسیاری از صاحب نظران علم بلاغت برای اثبات نظریه‌های خود به نکات بلاغی نهفته در باطن آیه‌ها اشاره کرده‌اند. قرآن کریم کتاب جامعی است که در همه دوران‌ها و به نوعی در باب همه دانش‌ها حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. کتابی است که گذشت زمان نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه با پیشرفت دانش بشری و گسترش افق‌های دید انسانی بسیاری از حقیقت‌های پنهان آن آشکار می‌گردد.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد قواعد و مبانی علم بلاغت به بهترین شکل در قرآن وجود دارد. از جمله این اصول می‌توان به بحث کنایه اشاره کرد. کنایه از جمله مباحثی است که در کتاب‌های بلاغی اختلاف نظرهای بسیاری درباره آن دیده می‌شود و ادیبان عرصه بلاغت هر یک بنا بر قوه طبع و ذوق سلیم خویش، اصول و قواعد گوناگونی برای آن در نظر گرفته‌اند. پنهان و پوشیده‌گویی از ویژگی‌های بارز کنایه است. در کنایه



گوینده مقصود نهایی خویش را به گونه‌ای غیرمستقیم بیان می‌دارد و با ذکر لفظ و یا عبارتی، لفظ و یا عبارتی دیگر را اراده می‌نماید.

کنایه دارای انواع گوناگونی از جمله کنایه از صفت، موصوف و نسبت است. هر یک از این انواع به اعتبار نحوه بیان و چگونگی القای معنای موردنظر (مکنی عنه) به گوینده، در تقسیم‌بندی دیگری قرار می‌گیرد و به انواع دیگری چون تعریض، تلویح، رمز و ایماء تقسیم می‌شود. در تعریض بارقه‌هایی از طعن و استهزاء مخاطب دیده می‌شود و در تلویح روند دریافت معنای اراده شده طولانی‌تر است بی‌آنکه تعریضی وجود داشته باشد. رمز، همان‌گونه از نامش پیداست، وجهه‌ای پنهان و رمزآلود دارد و کشف تناسبات میان لفظ ذکر شده با مقصود اصلی گوینده، نیازمند ظرافت و دقت خاصی است. در این نوع از کنایه روند ادراک، پیچیده و طولانی نیست و تعریضی هم در آن دیده نمی‌شود. ایماء نیز ساده‌ترین نوع از انواع کنایات است. این کنایه از پیچیدگی‌های رمز، طعن و تمسخر تعریض و روند طولانی دریافت معنای موردنظر به دور است. در این نوع کنایه دستیابی به مقصود نهایی گوینده سریع‌تر و راحت‌تر صورت می‌پذیرد. تفتازانی در کتاب خود بحث مفصلی را به کنایه اختصاص می‌دهد و انواع آن را توضیح داده و کنایه را ذکر لازم و اراده ملزوم می‌داند.

آنچه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود بررسی کنایات قرآنی در جزء سی‌ام قرآن کریم و ذکر نمونه‌هایی از انواع آن است.

کنایه از موصوف

یکی از انواع کنایه، ذکر صفت و اراده موصوف است. آیات بسیاری در قرآن به ویژه در جزء سی‌ام از این نوع هستند. خداوند والامرته با ذکر صفت به نحوی زیبا غرض اصلی خود را بیان می‌کند. زبان عربی ساختار دستوری ویژه و منحصر به فردی دارد. واژه‌هایی که از یک واژه مشتق می‌شوند بار معنایی خاصی دارند که با قرارگرفتن در قالب و ساختاری جدید، دلالت بر معنایی می‌نمایند که برای اغراض خاصی به کار می‌رود. واژگان قرآن در نهایت دقت و ظرافت انتخاب می‌شوند و با چینش بی‌نظیری در کنار هم قرار می‌گیرند. گاه آیه‌ای تنها متشکل از یک کلمه است؛ اما معنایی طولانی و



مفصل را در خود نهفته دارد و این از جمله زیبایی‌های قرآن است. بیان یک سلسله از حقایق آن هم در یک عبارت کوتاه و بدون اینکه خلل و نقصی در گفتار پیدا شود نشان از ایجاز دارد.

در جزء سی‌ام، آیه‌های بسیاری وجود دارد که خداوند والا مرتبه با ذکر صفت، موصوفی خاص را اراده می‌کند و به کیفیت‌ها و ویژگی‌های آن با برگزیدن صفت‌هایی که بار معنایی ویژه‌ای در خود دارند اشاره می‌کند. برخی از صفت‌ها چنان هنرمندانه و ظریف انتخاب شده است که مفسران به طور قطع حکم به برگزیدن موصوفی خاص نداده‌اند و هر یک به فراخور درک و علم خویش به تفسیر آیات الهی پرداخته و سعی در بیان مقصود اصلی خداوند داشته‌اند. در ادامه به نمونه‌هایی از این نوع از کنایه اشاره می‌شود:

﴿عن النبأ العظیم﴾ (النبا: ۲)

معنای لغوی «نبأ» «خبر مهم و با فایده‌ای [است] که از آن یقین و یا گمان غالب حاصل می‌گردد و در اصل به هر خبری نبأ گفته نمی‌شود... خبری که به آن نبأ اطلاق می‌شود باید خالی از کذب باشد»^۱

خداوند در سوره نبأ خبر از واقعه عظیمی می‌دهد، لفظ «نبأ» که خود حکایت از خبری مهم و پیش‌بینی نشده می‌کند در ضمن معنای خود خبر از حقایقی می‌دهد که خداوند با بیان مبهم و کنایی آن، عظیم و با مهابت بودن خود خبر را اراده کرده است. این گونه پوشیده‌گویی خداوند در قرآن، توجه مخاطب را بیشتر به خود جلب می‌کند و حس کنجکاوی وی را برمی‌انگیزد تا به ژرف‌اندیشی در آیات الهی بپردازد و حقیقت خبر مهمی را دریابد که خداوند از آن سخن می‌گوید. مفسران از کلمه «نبأ» برداشت‌های مختلفی داشته‌اند از جمله در *محرر الوجیز* درباره این آیه چنین آمده است که: «ابن عباس و قتاده معتقدند که مقصود از «نبأ» شریعتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و مجاهد و قتاده معتقدند که منظور قرآن است و همچنین قتاده گفته است: مقصود از «نبأ» برانگیخته شدن از قبرهاست»^۲. این کنایه از نوع کنایات ایماء است؛ چرا که از آیاتی که در ادامه سوره آورده می‌شود می‌توان فهمید که مقصود خداوند از خبر عظیم و مهم، قیامت و حالات مربوط به آن است.

﴿و بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا﴾ (نبأ: ۱۲)



در این نمونه نیز خداوند با ذکر کلمه «سبع» اشاره به طبقه‌های هفت‌گانه آسمان دارد. در این آیه صفت که عدد هفت (سبع) است ذکر شده و در حقیقت معدود آن که آسمان‌ها (السموات) است اراده شده است. از قرینه‌هایی که در جمله وجود دارد می‌توان فهمید که خداوند واژه (سبع) را در معنای مجازی‌اش به کار برده است. کلماتی نظیر «بنینا» و «فوقکم» نشان می‌دهد آنچه که خداوند از ذکر واژه «سبع» اراده نموده است معنای حقیقی این واژه نیست، بلکه به طور ضمنی به آسمان‌ها و خلقت آنها اشاره دارد. سبع لازم است که ما را به ملزوم مورد نظر (آسمان) راهنمایی می‌سازد. در این آیه نیز دریافت کنایه مورد نظر چندان پیچیده و با واسطه نیست، لذا می‌توان آن را جزء کنایات ایماء دانست.

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً تَجَّاجًا﴾ (النبا: ۱۴)

کلمه «المعصرات» از نظر ساختار، اسم فاعل و به معنای (فشارنده) است و در این آیه در معنای مجازی خود به کار رفته است. این کلمه از ریشه «عَصَرَ» به معنای فشردن است و در اینجا جانشین کلمه «السحاب: ابرها» شده است.

خداوند والامرته با به کار بردن کلمه «معصرات» به طور ضمنی و کنایی مقصود اصلی و نهفته در پس این واژه را در نظر دارد. در حقیقت خداوند با ذکر این کلمه به نوعی به فرایند بارش باران اشاره می‌کند. زمخشری در کتاب خود از معصرات به ابرها هنگامی که فشرده می‌شوند یاد می‌کند و به نظرات مختلف دیگر مفسران درباره آن اشاره می‌کند و از قول عکرمه چنین می‌گوید که: مقصود از «معصرات» بادهایی است که ابرها را منسجم و فشرده می‌گرداند و نیز از قول مجاهد چنین می‌آورد که مقصود از «معصرات» بادهای طوفان‌زا هستند.^۳ با توجه به آنچه که در توضیح این کنایه ذکر شد، برگزیدن چنین لفظی به جای (باران) احتیاج به واسطه‌هایی دارد که ما را در تأویل و کشف نکته پنهان در آیه یاری رساند؛ بدین دلیل، این کنایه از نوع تلویح است.

﴿وَالنَّازِعَاتِ نَزَعًا وِ النَّاشِطَاتِ نَشَاطًا وِ السَّاجَّاتِ سِجًّا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾

(النازعات: ۵-۱)

آیه‌های ابتدایی سوره نازعات نمونه‌های دیگری از این نوع کنایه (موصوف) است. خداوند والامرته در این سوره به گروه‌های مختلف فرشتگان و مأموریتی که هر یک برعهده



دارند اشاره می‌کند. اوج ایجاز در کلام خداوند در این آیه‌ها به روشنی دیده می‌شود. خداوند والا مرتبه هنرمندانه و با ظرافت، صفت‌هایی را برای فرشتگان برمی‌گزیند که بار معنایی کاملاً مطابق با مقتضای حال این فرشتگان دارد. این صفت‌ها در نهایت دقت انتخاب شده‌اند و علاوه بر هماهنگی با مقصود اصلی خداوند به زیبایی آیه‌ها و روانی آنها و نیز آهنگ موجود در این سوره کمک شایانی نموده‌اند. بیان این صفت‌های کلی در وهله اول ذهن مخاطب را به چالش می‌کشد که مقصود خداوند از صفت‌هایی همچون «النازعات»، «الناشطات» و... چیست؟ و مدلول این کلمات چه چیزهایی هستند؟ همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد کنایه ذکر لازم و اراده ملزوم است. خداوند با ذکر صفت‌های فرشتگان (لازم) خود فرشتگان (ملزوم) را اراده کرده است. نازعات از ریشه «نزع» به معنای کندن چیزی با شدت است طوری که چیزی باقی نماند. «ناشطات» نیز از ریشه «نَشَطَ» و به معنای خارج شدن از مکانی است. این صفت‌ها کنایه «از فرشتگانی است که مأمور قبض روح انسانها هستند و روح آنها را از جسم ایشان، تمام و کمال، جدا و خارج می‌سازند»^۴

«سابحات» نیز از ریشه «سبح» و به معنی «حرکت سریع در آب و یا هواست»^۵ و در این آیه کنایه از فرشتگانی است که در اجرای دستورات الهی شتابان‌اند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند. برخی از تفسیرها «سابقات» را «به ستارگانی که در مدار فلک در گردش‌اند» تفسیر کرده‌اند.^۶

از صفت‌های دیگری که خداوند از بیان آنها گروه فرشتگان را اراده کرده است «السابقات» و «المدبرات» است. سابقات از ریشه «سَبَقَ» و به معنای پیشی گرفتن است و در این آیه کنایه از فرشتگانی است که در انجام وظیفه‌ها و اموری که از جانب خداوند بر عهده آنها نهاده شده است بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. واژه «مدبرات» نیز از ریشه «دبر» و به معنی عقب و انتهایست. کلمه تدبیر از مشتقات این واژه و به معنی اندیشیدن و تأمل در عواقب امور است. «مدبرات» کنایه از فرشتگانی است که به تدبیر امور خلق از جانب خداوند مشغول‌اند. در تعریف رمز گفته شد که پنهان و پوشیده‌گویی وجه بارز آن است. به نظر می‌رسد که این وجه رمز، در این آیه‌ها مصداق می‌یابد. در



حقیقت گروه فرشتگان به نوعی در پس صفات و مشخصه‌های خود پنهان هستند، لذا این کنایات را می‌توان از نوع رمز به حساب آورد.

﴿يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾ (النازعات: ۵-۶)

واژگان و عبارت‌های قرآن در نهایت دقت و استحکام برگزیده شده‌اند. چینش واژگان، به کار بردن صفت‌هایی که بار معنایی کاملی از موصوف خود ارائه می‌دهند و رعایت فاصله‌ها همگی نظم بی‌نظیری دارند. خداوند با ذکر کلمه «راجفة» در حقیقت به وقایعی که در روز قیامت رخ می‌دهد اشاره می‌کند. «راجفة» از ریشه «رجف» به معنی تکان و لرزش شدید است و از نظر ساختار اسم فاعل بوده و مقصود خداوند از کلمه لرزاننده به هنگام برپایی عرصه قیامت، نفخه اولیه‌ایی است که در اثر آن تمامی آفریدگان می‌میرند. زمخسری می‌گوید: «راجفة»، «نفخه اولیه و همان واقعه‌ایی است که زمین و کوه‌ها را به لرزه می‌افکند»^۷

واژه «رادفة» نیز از ریشه «ردف» و به معنای تابع است و کنایه از نفخه دومی است که در روز قیامت در پی نفخه اول دمیده می‌شود. خداوند در این آیه‌ها به صراحت نامی از نفخه صور نمی‌برد؛ بلکه به طور ضمنی و پوشیده و با قرار دادن نشانه‌هایی در آیه‌ها برخی از ویژگی‌ها و آثاری که در پی این نفخه به وقوع می‌پیوندد بازگو می‌کند. مفسران نیز با استفاده از شواهد و قرائن به نوعی در پی کشف و رمزگشایی آیه‌های الهی بوده‌اند و به تفسیر کلمه‌ها و عبارت‌های قرآن پرداخته‌اند. گفته شده است که «مراد از «راجفة» زمین و کوه‌ها و مقصود از رادفه آسمان و ستارگان است»^۸ توجه به معنای لغوی کلمه (الراجفة: لرزاننده)، در وهله اول معنای زلزله را به ذهن مخاطب منتقل می‌سازد که در حقیقت غرض اصلی خداوند اراده چنین معنایی نیست. نفخه اولیه به گونه‌ای در پس این عبارت پنهان می‌شود که وجهه‌ای رمزآلود بدان می‌بخشد و از این رو می‌توان آن را از نوع کنایات رمز به حساب آورد. در ادامه آیه، دریافت کنایه موجود در واژه «الرادفة» با توجه به قرینه آیه قبل از وضوح بیشتری برخوردار است، لذا می‌توان آن را در گروه کنایات ایماء جای داد.



﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾ (النازعات: ۳۴)

«طامّة» از ریشه «طمّ» (آب) سر رفتن - لبریز شدن و همه جا را پوشاندن است. در تفسیرها از «طامّة» به معنای قیامت یاد شده است. «ابن عباس و ضحاک و همچنین حسن و ابن عباس از «الطامّة» به معنای نفخه دوم یاد کرده‌اند»^۱ خداوند والامرته با استفاده از معنای این واژه به قیامت و حوادث پس از آن اشاره می‌کند. از نظر لغوی این کلمه به معنای قیامت یا نفخه صور دوم نیست و در اینجا به صورت مجازی و کنایی به کار برده شده است. از آنجایی که معنای نهفته شده در ورای ظاهری این لفظ متناسب با حالت‌های قیامت است برای بیان واقعه قیامت به کار گرفته شده است. «الطامّة» در این آیه از منظر بلاغی لازم است و قیامت و یا نفخه صور ملزوم است. برداشت معنای قیامت و یا نفخه صور از واژه «طمّ» با توجه به معنای لغوی آن نیازمند تأمل و دقت بیشتری است و رسیدن به این معنا از ظاهر این لفظ نیازمند واسطه است؛ بدین دلیل این کنایه از نوع تلویح به حساب می‌آید.

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ﴾ (العنکبوت: ۳۳)

در جزء سی‌ام قرآن، قیامت و اوضاع و احوال آن معرفی می‌شود. یکی دیگر از صفت‌هایی که غرض خداوند از به کار بردن آن صحنه قیامت است واژه «الصاخّة» است. «الصاخّة» از ریشه «صخّ» و در لغت به معنی صدای شدید و بلند است و مقصود از آن در این آیه نفخه صوری است که در روز قیامت دمیده می‌شود. خداوند به دلیل ویژگی‌ها و ماهیت نفخه صور از آن به «الصاخّة» یاد می‌کند و با ذکر این صفت خاص موصوف خاص خود را اراده می‌کند. «الصاخّة» تعبیر مجازی است که خداوند از صور اسرافیل دارد. لفظ «الصاخّة» متناسب و هماهنگ با معنایی است که خداوند از این واژه اراده کرده است. همین تناسب و هماهنگی است که روند دستیابی مخاطب به معنای اراده شده را کوتاه می‌گرداند و آن را از جمله کنایات ایماء قرار می‌دهد.

﴿الْقَارِعَةُ﴾ (القارعة: ۱)



سوره قارعه یکی دیگر از سوره‌هایی است که خداوند در آن به ذکر قیامت و وقایع آن روز اشاره می‌کند. «قارعة» نامی مجازی است که در تعبیر از قیامت به کار رفته است. این کلمه از ریشه «قرع» و به معنی کوبیدن است و قیامت از آن رو به «القارعة» یاد شده است که در آن روز، زمین و آسمانها در هم کوبیده می‌شود و خلقت و طبیعت دگرگون می‌گردند و همه چیز برای برپایی صحنه قیامت آماده می‌شود. موسیقی درونی آیه‌ها و واژگان قرآنی نیز شگفت‌انگیز و قابل توجه است. کلمه «قارعة» در باطن خود شدت و تفخیم دارد و از حرف‌هایی تشکیل شده که معنا و مفهوم کوبیده شدن را در خود نهفته دارد. به عبارت دیگر در قرآن واژگان متناسب با معنای خود هستند. خداوند سوره قارعه را با همین لفظ و به گونه‌ای مبهم و با طرح سؤال آغاز می‌کند تا توجه بیشتر مخاطب را برانگیزد، سپس به دنبال آن، آیه‌هایی را می‌آورد که پرده از «قارعة» برمی‌دارد و به شرح مقصود خدا از این واژه می‌پردازد. لفظ «قارعة» نیز مانند نمونه قبل بار معنایی هماهنگی با حوادث و حالت‌های روز قیامت دارد. از این رو این کنایه نیز از جمله کنایات ایماست.

﴿الغاشية﴾ (الغاشیه: ۱)

نمونه‌ای دیگر سوره «غاشية» است. در این سوره نیز مانند سوره «قارعة» خداوند باز هم به ذکر قیامت می‌پردازد. این بار خدای والا مرتبه برای قیامت صفت «غاشية» را برمی‌گزیند و در پس این صفت، غرض اصلی خویش را می‌پوشاند. «غاشية» از ریشه «غَشِيَ يَغْشِي غِشَاوَةً» به معنای پوشاندن و پنهان کردن است و از این نظر خداوند آن را بر قیامت اطلاق می‌کند که در آن روز، سختی‌ها و هول و هراس جان‌های مردم را فرا می‌گیرد و به نوعی در خود می‌پوشاند. گفته شده که مقصود از «غاشية» قیامت است که خلق را فرا می‌گیرد، نیز گفته شده که مقصود از آن آتش است؛ چرا که چهره‌های کفار را می‌پوشاند.^۱ معنای نخست این کنایه که به فراگیری قیامت و وقایع آن روز اشاره دارد مشخصه‌های کنایه ایما را به ذهن منتقل می‌سازد؛ اما تعبیر دیگری



که از این واژه اراده شده آتشی است که چهره کفار را می‌پوشاند به نظر می‌رسد که نوعی تعریض به کافران است.

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ (الطارق: ۱)

در این آیه نیز در واژه «الطارق» کنایه وجود دارد و مقصود خداوند از آن، ستاره است. که با توجه به معنای لغوی «طارق» آن را بر ستاره اطلاق می‌کند و به صراحت نامی از ستاره نمی‌برد. در آیه سوم خداوند از این واژه رمزگشایی می‌کند و منظور حقیقی خویش را از آن توضیح می‌دهد. این کلمه از ریشه «طرق» به معنای شبانه آمدن است و از نظر ساختاری نیز اسم فاعل است. خداوند والا مرتبه از آن جهت ستاره را «طارق» نامیده است که به هنگام شب در آسمان ظاهر و آشکار می‌گردد. با توجه به معنای لغوی این کلمه می‌توان این کنایه را از نوع کنایات ایماء به شمار آورد.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ﴾ (الطارق: ۱۱)

مقصود خداوند در این آیه از عبارت «ذات الرَّجْع» باران است. از ویژگی‌های زبان عربی جایگزینی حالت‌ها و صفت‌های امور به جای خود آنهاست. کلمه و یا عبارتی که ذکر می‌شود در کنه معنایی خویش با ظرافت تمام مقصود اصلی گوینده را در خود جای می‌دهد. انتخاب واژگان و عبارات در چنین ساختارهایی حساب شده و از روی غرض معینی صورت می‌گیرد.

در عبارت «ذات الرَّجْع» واژه «رجع» به عنوان مجاز برای باران به کار رفته است؛ «رجع» در لغت به معنای «بازگشت به نقطه اول [است] یا جایی که به منزله شروع است، خواه مکانی یا فعلی یا قولی باشد»^{۱۱} زمخشری علت نامیده شدن باران به «ذات الرَّجْع» را چنین بیان می‌کند: «عرب بر این باور است که ابرها، آب را از سطح دریا در خود حمل می‌کنند و سپس به دریا بر می‌گردانند. [و یا اینکه] عرب‌ها به قصد خوش‌بینی و تفاعل از باران با عنوان «رجع» یاد کرده‌اند»^{۱۲} از ظاهر این کنایه به صراحت نمی‌توان به معنای اراده شده دست یافت و در عین حال از تعریض و واسطه‌های پی در پی نیز به دور است. با وجود این از نوعی پوشیده و پنهان‌گویی خاصی برخوردار است، به همین دلیل در گروه کنایات رمز قرار می‌گیرد.



﴿وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾ (الطارق: ۱۲)

«ذات الصَّدْع» نیز در این آیه کنایه از نباتات و گیاهان است. «صدع» در لغت به معنای شکافتن است و از این جهت بر گیاهان اطلاق شده است که نباتات در هنگام رویش لایه‌های خاک و پوسته نازک زمین را شکافته و سر از خاک برمی‌آورند. این لفظ بهترین واژه‌ای است که می‌توانسته جایگزین گیاه باشد؛ چرا که از جهتی معنای عام به خود می‌گیرد و دایره شمول آن گسترده‌تر شده و به هر آنچه که از زمین می‌روید اشاره دارد و نیز از نظر ساختاری و شکل ظاهری متناسب با آیه قبل است و با موسیقی موجود در سوره هم‌خوانی دارد. با توجه به واژه «الأرض: زمین» که همنشین «ذات الصدع» شده، می‌توان به این نتیجه رسید که این کنایه از نوع ایماست؛ چرا که رسیدن به مقصود اصلی به زنجیره‌ایی از واسطه‌ها نیازمند نیست.

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ (الکوثر: ۱)

«کوثر» از ریشه «کثر» به معنای فراوانی و کثرت است. خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید: ما به تو خیر کثیر عطا کردیم. این نوع بیان خداوند و پنهان نمودن مقصود اصلی خویش در ورای واژگان موجب شده است تا مفسران تعبیر متعددی از این واژه ارائه دهند. برخی بر این باورند که مقصود خداوند از کوثر «نهری در بهشت است که سپیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است... همچنین در تفسیر آمده است که مراد از «کوثر» دین اسلام و مقام نبوت است»^{۱۳} به دلیل تفسیرهای متعددی که از این آیه شده است به نظر می‌رسد که وجهه پنهان و پوشیدگی بر این واژه غالب و از نوع کنایات رمز است.

کنایه از صفت

یکی از اقسام کنایه، کنایه از صفت است. در این نوع از کنایه موصوف ذکر شده و صفت اراده می‌شود. در کنایه غرض اصلی گوینده به گونه‌ای پوشیده و پنهان بیان می‌گردد و هنر گوینده در این است که به نحوی زیبا هدف غایی خود را در کلام بگنجانند و تنها نشانه‌هایی برای مخاطب در کلام خویش برجای گذارد تا وی با درک لطایف و دقایق این صنعت ادبی به مقصود نهایی گوینده پی ببرد. کنایه، شیوه‌ای بدیع



و زیبا در کلام است؛ چرا که خود نشانه ذوق ادبی و قوه تخیل گوینده است و پیچیده سازی روند ادراک مخاطب را به همراه دارد. در حقیقت کنایه همچون معما و چیستانی است که قوه ادراک و تخیل مخاطب را به چالش می‌افکند تا پس از کنار زدن صورت ظاهری عبارت، غرض اصلی گوینده را دریابد. قرآن کریم تجلی‌گاه زیباترین و دل‌نشین‌ترین نکات ادبی و بلاغی است. این کتاب آسمانی که در حقیقت برای هدایت انسانها نازل شده است در باطن نورانی خود، معارفی اندوخته دارد که براساس فطرت بشری است. خداوند والامرته که خود خالق زیبایی است در اثر جاودان خود نیز جلوه‌های بسیاری از زیبایی‌های ظاهری و معنوی را به نمایش می‌گذارد. بیان استعاری آیه‌ها، به کاربردن تشبیه‌های بدیع و زیبا و استفاده از کنایات و دیگر صنایع ادبی تأثیر بسزایی در زیبایی و اثرگذاری قرآن در دل و جان انسانها داشته است. در زیر به نمونه‌هایی از این نوع کنایه (صفت) اشاره می‌شود:

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدِ﴾ (بروج: ۱۵)

خداوند در این آیه خود را صاحب و مالک عرش استوار معرفی می‌کند. کلمه «عرش» در خود بار معنایی عظمت و اقتدار را به همراه دارد. این کلمه بیشتر در مواردی استعمال می‌شود که به مقام مافوق اشاره دارد. عرش به معنای تخت شاهی است. خداوند همچون پادشاهی است که تمام هستی قلمرو حکمفرمایی اوست و بندگان در آستان حضرتش به بندگی و اطاعت مشغول‌اند، اوست که تدبیر امور خلق را عهده‌دار است و میان بندگان در روز قیامت به عدالت داوری خواهد کرد. استعمال واژه عرش در ذهن شنونده و مخاطب، عظمت، نفوذ و اقتدار پادشاهان را تداعی می‌کند. در این نمونه به صراحت و آشکار می‌توان معنای پنهان در پس این عبارت را دریافت کرد؛ لذا این کنایه نیز از نوع کنایات ایماست.

﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ الْمَكِينِ﴾ (تکویر: ۲۰)

در میان فرشتگان الهی جبرئیل از مقام و موقعیت والایی برخوردار است. این آیات سوره تکویر اشاره به منزلت و عظمت شأن جایگاه جبرئیل در نزد خداوند والامرته دارد. خداوند با ذکر صفت‌هایی چون «ذی قوه» و «ذی العرش» و... به بزرگی و نزدیک



بودن جبرئیل اشاره می‌کند. در این آیه استعمال کلمه «عرش» دلالت بر قدرت و تمکین جبرئیل دارد. در این نمونه نیز مانند نمونه قبل، کنایه از نوع ایماست.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ (الزلزال: ۷)

در این آیه شریفه خداوند والامرته به توصیف احوال انسان‌ها در روز قیامت می‌پردازد. «ذَرَّةٌ» در لغت به معنای غبار ریز و یا مورچه بسیار ریز است که در تفسیرهای مختلف نیز در توضیح این آیه شریفه به همین دو معنا اشاره شده است.

طبرسی می‌گوید: «ذَرَّةٌ» به معنای مورچه کوچک است، نیز گفته شده است که

«ذَرَّةٌ» گرد و غباری است که در پرتو نور خورشید دیده می‌شود.^{۱۴} عبارت «مِثْقَالَ

ذَرَّةٌ» کنایه از (اعمال) ناچیز و اندک است. روزی که تمامی انسانها در پیشگاه عدل

الهی برای حسابرسی اعمال خویش حاضر می‌شوند، شاهد و ناظر بر تمامی رفتار و

اعمال خویش خواهند بود، حتی اگر به اندازه غباری ناچیز و یا مورچه کوچکی باشد.

ذکر چنین عبارتی به تثبیت معنا و مفهوم قصد شده در ذهن، کمک شایانی می‌کند.

شاید اگر خداوند والامرته به دور از چنین کنایه‌ای، به صراحت، لفظ اندک را به کار

می‌برد، توجه به اعمال و دقت در سرانجام امور به این اندازه مهم جلوه نمی‌کرد. در این

عبارت نیز روند دریافت معنای موردنظر، پیچیده و طولانی نیست و برای درک آن به

واسطه‌های متعدد نیاز و در زمره کنایات ایماء قرار می‌گیرد.

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾ (المطففين: ۳۰)

کنایه موجود در این آیه در واژه «یتغامزون» نهفته است. این واژه از ریشه «غمز» است.

«غمز» در اصل اشاره کردن با ابرو یا دست به عنوان عیب‌جویی و اهانت است^{۱۵} آیه-

های پایانی سوره مطففین اشاره به احوال مؤمنان و کافران دارد، آن هنگام که مؤمنان با

شادمانی و مسرت با چشم و ابرو به عاقبت کافران و احوال ایشان اشاره می‌کنند و در

حقیقت با این حالت به تحقیر و تمسخر کافران می‌پردازند. در باطن واژه «غمز» معنای

طنن و استهزاء نهفته شده است و در حقیقت این کنایه تعریضی است که مؤمنان

خطاب به کافران بیان می‌دارند.



﴿وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ (التكوير: ۹-۸)

سوره‌های جزء سی‌ام بیشتر برای ذکر قیامت است. خداوند در این سوره نیز با تعریض و کنایه به سنت ناپسند جاهلیان و ظلمی که به ستم در حق دختران روا می‌داشتند سخن می‌گوید. خداوند بزرگ در روز قیامت از دختران زنده به گور شده سؤال می‌کند که به چه گناهی کشته شده‌اند؟ خداوند والا مرتبه خود نیک می‌داند که کودکان بر اثر جهالت و ظلم اعراب جاهلی زنده به گور شده‌اند بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشند؛ اما باز از گناه و خطای آنان می‌پرسد. در کتاب *اسالیب البیان* زمخشری در تفسیر این آیات می‌گوید: «اگر اشکال گرفته شود که سؤال دختران زنده به گور شده از گناهی که به واسطه آن کشته شده‌اند به چه معناست و چرا از دختر زنده به گور شده علت کشته شدنش را می‌پرسد، می‌گویم این سؤال و جواب در حقیقت برای سرزنش و توبیخ قاتل اوست»^{۱۶} با توجه به آنچه ذکر شد، این کنایه از نوع تعریض است.

﴿وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ (المسد: ۴)

خداوند در سوره «مسد» از ابولهب و همسرش سخن می‌گوید و به سرانجام تیره و تار و عاقبت بد ایشان اشاره کرده و به همسر ابولهب لقب هیزم کش می‌دهد. «خداوند عبارت «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» را کنایه از زن سخن‌چینی می‌آورد که شرّ و بدی برمی‌انگیزد و رابطه میان دو نفر را برهم می‌زند»^{۱۷} خداوند با این تعبیر زیبا به صفت ناپسند همسر ابولهب اشاره می‌کند. عمل و رفتار انسان سخن‌چین مانند کسی است که میان دو نفر آتش بدی و دشمنی برمی‌افروزد و هر سخن و کلامی که موجب شود تا آتش تفرقه و نفاق میان دو تن شعله‌ور گردد همچون هیزم این آتش است، که ریشه دوستی میان افراد را می‌سوزاند. نیشابوری نیز در تفسیر خود می‌گوید: «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ زن سخن‌چینی است که میان مردم آتش دشمنی می‌افکند»^{۱۸} در تفسیر کشاف هم علاوه بر اشاره به سخن‌چینی همسر ابولهب، دلیل دیگری برای نامیده شدن وی به این صفت ذکر شده است. زمخشری می‌گوید: «وی (همسر ابولهب) پشته‌ای از خار و خاشاک با خود حمل می‌کرد و شبانه آن را در مسیر رفت و آمد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ریخت»^{۱۹} لفظی که



خداوند برای بیان صفت نکوهیده ابولهب بیان می‌دارد در حقیقت تعریضی به رفتار و منش ناپسند وی است.

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ (الغاشية: ۶)

خداوند در سوره «غاشية» به توصیف حال کافران و بدکاران می‌پردازد و از جایگاه بد آنها سخن می‌گوید که سرانجام در آتش افکنده می‌شوند و به هنگام تشنگی آب جوشان می‌نوشند و غذایی ندارند. این آیه شریفه اشاره به بی‌غذایی و گرسنگی همیشگی کافران دارد.

ضریع غذایی است که شتران و سایر حیواناتی که به خوردن خار و خاشاک عادت و تمایل دارند، از آن روی گردان هستند... و گفته شده است که مقصود از این آیه این است که [برای کافران] هیچ غذایی وجود ندارد چرا که ضریع، جدای از انسان، خوراک چارپایان هم نیست. این عبارت [دقیقا مانند این است] که گفته شود: فلانی سایه‌ای جز خورشید ندارد، یعنی اصلاً سایه‌ای ندارد...^{۲۰} در حقیقت این نوع از کنایه همان گونه که ذکر شد برای تمسخر و تعریض کافران است.

﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾ (البروج: ۲۰) ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الرَّصَادِ﴾ (الفجر: ۱۴)

خداوند همواره ناظر و شاهد بر اعمال بندگان خویش است و لحظه‌ای از آنها غافل نمی‌شود. در این دو آیه شریفه خطاب خداوند به کافران و بدکارانی است که از یاد خدا غافل‌اند و در گمراهی و ضلالت خویش سرگردانند. خداوند با بیان این آیه‌ها قصد انذار و بیم دادن آنها را دارد و به این حقیقت اشاره می‌کند که در همه حال مسلط و ناظر بر آنهاست. عبارت‌هایی که خداوند برای بیان مقصود خود به کار می‌برد، با معنای ظاهری این واژگان تفاوت دارد. «وراء» به معنای پشت سر و عقب است و محیط از ریشه «حوط» به معنی احاطه کردن است. «مرصاد» نیز از ریشه «رصد» و از نظر ساختاری اسم مکان و به معنای کمینگاه است. خداوند با این تعبیرها به طور ضمنی و کنایی از قدرت و تسلط خود بر گروه بدکاران و کافران سخن می‌گوید. یعنی «کسی از ایشان [کافران] خداوند را عاجز و ناتوان نمی‌گرداند و قدرت خداوند [همواره] آنان را فرامی‌گیرد»^{۲۱} این کنایه از نوع ایماست؛ چرا که مخاطب به صراحت و بی‌واسطه به معنای اصلی پی می‌برد.



کنایه نسبت

نوع سوم از کنایات، کنایه از نسبت است. در این نوع از کنایه، گوینده مقصود و مطلوب مورد نظر خود را به یکی از متعلقات مکنی‌عنه (مورد کنایه) نسبت می‌دهد و بدین شیوه لفظ مکنی‌عنه را اراده می‌کند. در این نوع کنایه وجه سومی وجود دارد که دسترسی به مکنی‌عنه را دشوارتر و طولانی‌تر می‌گرداند و در حقیقت گوینده با این عمل خود ذهن مخاطب را درگیر می‌سازد و روند دریافت معنای مورد نظر را پیچیده‌تر می‌کند. در جزء سی‌ام قرآن کریم کنایه‌هایی از این نوع وجود دارد که خداوند والا مرتبه با هنرمندی و ظرافت، مقصود خویش را با بیان مجازی و مبهم آیات، پوشیده می‌دارد و کشف نکات ظریف بلاغی آن را به مخاطب وامی‌گذارد تا با تأمل و اندیشیدن در کنه آیه‌ها، به رمزگشایی آنها بپردازد. تأثیری که بلاغت قرآن بر دل و جان خوانندگان خود می‌گذارد موجب می‌شود تا مفاهیم ناب و والای آن در ذهن مخاطب تثبیت شود و رابطه عمیق‌تری میان قرآن و خوانندگان آن شکل بگیرد. در ادامه نمونه‌هایی از این نوع کنایه آورده شده است:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ (المسد: ۱)

«تَبَّ و تَبَّاب» به معنای زیان‌پی‌درپی است. خداوند در این سوره و با این تعبیر ابولهب را زیانکار و خسران دیده معرفی کرده و به سرانجام تباه وی اشاره می‌کند. اسناد واژه «تَبَّ» به دستان ابولهب کنایه از نابودی و هلاکت اوست. «یعنی ابولهب جهنمی است و عاقبت به آتش خواهد افتاد»^{۲۲} خداوند با این تعبیر به تعریض و استهزاء، سرانجام تباه وی را یادآوری می‌کند.

﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾ (الفیل: ۲)

خداوند در سوره فیل به داستان ابرهه و عاقبت آنها اشاره می‌کند و در این آیه از باطل شدن و تباهی مکر و حيله آنان سخن می‌گوید. نسبت دادن مکر و حيله به گمراهی و ضلالت، کنایه از تباهی و باطل شدن نیرنگ ابرهه و سپاهیانش است. خداوند والا مرتبه می‌توانست مقصود اصلی خود را ساده‌تر و حتی با به کار بردن یک فعل بیان کند؛ اما چنین ساختاری علاوه بر زیبایی عبارت، آن را با سایر آیات موجود در سوره مانند (فیل - اَبَابِيل) هماهنگ می‌گرداند و به موسیقی سوره و رعایت فاصله در آن کمک می‌کند.



از ذکر واژه «تضلیل» می‌توان پی برد که مقصود خداوند از بیان این کنایه باطل شدن مکر است. به این اعتبار، این کنایه را می‌توان از نوع ایماء به شمار آورد.

﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ (نصر: ۲)

در این آیه شریفه نیز عبارت ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ کنایه از اسلام آوردن است. اسناد فعل «یَدْخُلُونَ» به گروه اسمی «دین الله» کنایه از نسبت است. خداوند والا مرتبه دین حق خویش را به کاخ یا دژ مستحکم تشبیه می‌کند و پای‌بندی و پذیرفتن این دین آسمانی را از جانب دیگران به منزله ورود به این دژ معرفی می‌نماید. خداوند از این تعبیر مجازی، پذیرش و ایمان قلبی را اراده نموده و از آن با واژه «یَدْخُلُونَ» یاد می‌کند. در این آیه تعبیر (یَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ) لازم است و مقصود اصلی خداوند، یعنی اسلام آوردن، ملزوم است. این نمونه را نیز می‌توان در گروه کنایات ایماء جای داد.

(ألم نشرح لك صدرك) ﴿الإنشراح: ۱﴾

در سوره «انشراح» خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید و الطاف خویش در حق ایشان را بیان می‌کند. آیه آغازین سوره خود کنایه از سعه صدر و قدرت تحمل پیامبر صلی الله علیه و آله است. «شرح» در لغت به معنای گشودن و شکافتن و نیز به معنای «قطعه قطعه کردن گوشت و غیره» و «شرح الصدر» نیز از همین باب است، یعنی فراخی سینه به واسطه نور الهی و آرامشی که از سوی پروردگار بر آن نازل می‌گردد»^{۳۳} «شرح» در این آیه در معنای مجازی خود به کار رفته است و غرض اصلی از گشودن سینه، افزایش قدرت تحمل پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر امور ناخوشایند و سختی‌هاست. از آنجا که رسیدن به این معنا با قرار دادن واسطه‌هایی صورت می‌پذیرد، لذا این کنایه را می‌توان از نوع تلویح به شمار آورد.

﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾ (عادیات: ۱۰۰)

روز قیامت، روز آشکار شدن حقیقت‌ها و برملا شدن اسرار است. خداوند بزرگ در این آیه به همین نکته اشاره می‌کند. «صدر» کنایه از امور مخفی و پنهانی است و از این جهت خداوند آن را به سینه «صدر» نسبت داده است؛ زیرا انسانها به طور معمول امور و مسائل خود را در قلب و سینه خود پنهان می‌دارند و بازگو نمی‌کنند. در این جا نیز واژه «صدر» به عنوان مجاز برای بیان امور پنهانی به کار رفته است. خداوند بزرگ در این



آیه به صراحت، نامی از حقیقت‌های پنهان و پوشیده انسانها نمی‌برد، بلکه با ذکر مکان و جایگاه قرار گرفتن آنها، خود این امور را در نظر دارد. این کنایه از نوع ایماست؛ چرا که پی بردن به (مکنی عنه) نیازمند تعدد واسطه‌ها نیست. ذهن از کلمه «صدر: سینه» آشکار و مستقیم به معنای اراده شده دست می‌یابد و نیاز به تأویل و تفسیر چندانی ندارد.

﴿عليهم نارٌ مؤصدة﴾ (بلد: ۶)

خداوند والامرته در این آیه به توصیف جهنم اشاره می‌کند که جایگاه ابدی کافران و بدکاران است. «مؤصدة» از ریشه‌ی «وصد» به معنای ثابت و استوار شدن است. در تفسیر این آیه آمده است که «درهای جهنم به روی کافران بسته شده است و غم و ناراحتی از آن خارج نمی‌شود و آسایش و شادی به داخل آن تا ابد راه نمی‌یابد»^{۲۴} خداوند والامرته جهنم را خانه ابدی کافران معرفی می‌کند، خانه‌ای که درهای آن محکم بسته می‌شود و هیچ راه نجات و خروجی برای رهایی از عذاب الهی وجود ندارد. «مؤصدة» به معنای «مطبقة» (بسته شدن) است و کنایه از جاودانگی جسم کافران در آتش دوزخ و بسته شدن راه نجات و خلاصی آنهاست»^{۲۵} در این نمونه، هر چند درک معنای موردنظر نیازمند واسطه‌های متعدد نیست؛ اما بیان پوشیده و پنهان آن، این کنایه را در زمره کنایات رمز قرار می‌دهد.

﴿أولئك أصحاب الميمنة والذين كفروا بآياتنا هم أصحاب المشأمة﴾ (البلد: ۱۸-۱۹)

«أصحاب الميمنة» کنایه از نیکوکاران است. «ميمينه» اسم مکان از «يمين» و به معنای سمت راست است. در قرآن کریم واژه «يمين» و مشتق‌های آن در مورد نیکوکاران و صالحان به کار رفته است. در این آیه نیز خداوند والامرته آشکارا و مستقیم به نام مؤمنان و صالحان اشاره‌ای نمی‌کند و در توصیف آنها و اشاره به عاقبت ایشان به جهت و مکان اسناد می‌دهد. در ادامه این آیه در توصیف حال کافران و بدکاران واژه «مشأمة» را به کار می‌برد. «مشأمة» از ماده «شَاءم» و به معنای سمت چپ است و به عنوان مجاز بر گناهکاران اطلاق شده است. تقابل معنایی این دو واژه اشاره به تضاد و تفاوت جایگاه «مؤمنان و کافران» در روز قیامت دارد. در آن روز نیکوکاران در سمت



راست و بدکاران در سمت چپ قرار می‌گیرند. با توجه به فضای کلی سوره و سیاق آیات می‌توان آشکارا و بی‌واسطه به کنایه موردنظر دست یافت و این کنایه را از نوع کنایات ایماء دانست.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ (القارعة: ۶)

روز قیامت روز سنجش اعمال نیک و بد انسانهاست. خداوند بزرگ در سوره قارعه در توصیف سنجش اعمال نیک و بد مؤمنان و کافران تعبیر سنگینی و یا سبکی ترازوی اعمال را به کار می‌برد. خداوند والامرته با این تعبیر اعمال انسانها را همچون جسم و ماده قرار می‌دهد و برای سنجش و ارزیابی آن لفظ «موازین» (ترازو) را به کار می‌برد. سنگینی ترازوی اعمال کنایه از کثرت اعمال نیک و سعادت بندگان مؤمن و سبکی آن کنایه از مقدار اندک و ناچیز کار خیر و پسندیده و تباهی و خسران انسان‌های کافر و بدکار است. در این کنایه نیز روند ادراک معنا و مفهوم اراده شده، چندان پیچیده و طولانی نیست. «سنگینی ترازو» همواره مفهوم کثرت و فراوانی را می‌رساند از این رو، این کنایه نیز از نوع ایماء است.

نتیجه‌گیری

در جزء سی‌ام قرآن کریم کنایه‌های زیبا و ظریفی وجود دارد. تأمل و اندیشه در آیه‌ها و سوره‌های قرآن به ویژه در جزء سی‌ام، کارکرد انواع کنایه را در آن تبیین می‌کند. خداوند والامرته با ظرافت و هنرمندی، غرض‌نهایی خویش را در پس این کنایه‌ها به گونه‌ای می‌پوشاند که علاوه بر صورت معماگونه آیه‌ها، با ساختار کلی سوره نیز هماهنگی خاصی دارد. برخی از این کنایه‌ها با موسیقی درونی سوره‌ها، رعایت فاصله‌ها و نظم خاص آیه‌ها همخوانی کامل دارد، به گونه‌ای که اگر هر تعبیر دیگری غیر از این کنایه‌ها به جای آنها قرار گیرد، صورت سوره‌ها شکل دیگری می‌یافت و نظم و ظرافت زیبا و منحصر به فردش را از دست می‌داد. در قرآن کریم مفاهیم، ساختار، اسلوب و شیوه بیان همگی به بهترین شکل ترکیب یافته و قرآن را معجزه همیشه جاوید پیامبر ساخته‌اند.



بی نوشتها:

۱. راغب، اصفهانی، مفردات واژگان قرآن کریم، ص ۷۴۰.
۲. أبی محمد عبدالحق بن غالب، الأندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج ۵، ص ۴۲۳.
۳. محمود بن عمر، زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۶۸۶
۴. همان، ج ۴، ص ۶۹۲
۵. راغب، اصفهانی، مفردات واژگان قرآن کریم، ص ۳۴۹.
۶. أبی اسحق ابراهیم بن السّری، زجاج، معانی القرآن و إعرابه، ج ۵، ص ۲۷۷.
۷. محمود بن عمر، زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۶۹۳
۸. همان، ص ۶۹۳
۹. أبی محمد عبدالحق بن غالب، الأندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج ۵، ص ۴۳۴.
۱۰. أبی اسحق ابراهیم بن السّری، زجاج، معانی القرآن و إعرابه، ج ۵، ص ۲۷۳.
۱۱. راغب، اصفهانی، مفردات واژگان قرآن کریم، ص ۲۹۹.
۱۲. محمود بن عمر، زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۷۳۶
۱۳. أبی اسحق ابراهیم بن السّری، زجاج، معانی القرآن و إعرابه، ج ۵، ص ۳۶۹.
۱۴. فضل بن حسن، طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۷۶۹.
۱۵. راغب، اصفهانی، مفردات واژگان قرآن کریم، ص ۵۶۵.
۱۶. جعفر، حسینی، اسالیب البیان فی القرآن، ص ۷۷۸.
۱۷. همان، ص ۷۴۶.
۱۸. محمود بن أبی الحسن، النیسابوری، ایجاز البیان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۹۵.
۱۹. محمود بن عمر، زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۸۱۵
۲۰. محمود، صافی، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه، ج ۱۵، ص ۳۱۲-۳۱۳.
۲۱. أبی اسحق ابراهیم بن السّری، زجاج، معانی القرآن و إعرابه، ج ۵، ص ۳۰۹.
۲۲. جلال الدین عبدالرحمن، سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۵۷.
۲۳. راغب، اصفهانی، مفردات واژگان قرآن کریم، ص ۴۰۹.
۲۴. فضل بن حسن، طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۷۴۸.
۲۵. جعفر، حسینی، اسالیب البیان فی القرآن، ص ۷۳۸.



منابع

۱. اصفهانی، راغب، مفردات واژگان قرآن کریم، ترجمه حسین خدایپرست، زیر نظر استاد عقیقی بخشایشی، قم: انتشارات نوید اسلام، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ.ش.
۲. الأندلسی، أبی محمد عبدالحق بن غالب بن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: لبنان، دار الکتب العلمیه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ/۱۹۹۳ م.
۳. التفتازانی، سعد الدین، شرح المختصر (على تلخیص المفتاح للخطیب القزوينی)، قم: منشورات اسماعیلیان، الطبعة الخامسة، ۱۴۳۰ هـ/۱۳۸۸ هـ.ش.
۴. الحسینی، سید جعفر، اسالیب البیان فی القرآن، طهران: مؤسسه الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ.
۵. الرصافی، محمود، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه، دمشق، بیروت: دار الرشید، بیروت، لبنان: مؤسسه الإیمان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ هـ/۱۹۹۱ م.
۶. الزجاج، أبی إسحق إبراهیم بن السری، معانی القرآن و إعرابه، شرح و تحقیق دکتور عبدالجلیل عبده شلیبی، بیروت: عالم الکتب، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ/۱۹۹۸ م.
۷. الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، لبنان: دارالکتب العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷ هـ/۱۹۸۷ م.
۸. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الإتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۹. الطبرسی، الفضل بن الحسن، جوامع الجامع، بیروت، لبنان: دارالأضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲ هـ/۱۹۹۲ م.
۱۰. النیسابوری، محمد بن أبی الحسن، ایجاز البیان عن معانی القرآن، دراسه و تحقیق حنیف بن حسن القاسمی، بیروت، دارالغرب الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ هـ/۱۹۹۵ م.